

## جایگاه رئالیسم و ابزارگرایی در روش‌شناسی علم اقتصاد

وحید مقدم\*

دکتر محمد واعظ برزانی\*\*

### چکیده

رئالیسم علمی هدف تحقیق علمی را کشف حقیقت می‌داند؛ در مقابل، ابزارگرایی نظریه‌ها را صرفاً ابزارهایی مفید می‌داند که برای نظم بخشیدن به داده‌ها و پیش‌بینی ساخته شده‌اند. مهم‌ترین چالش این دو، نزاع بر سر هویت‌های مشاهده‌ناپذیری است که نظریه‌ها جعل کرده‌اند. به نظر رئالیست‌های علمی، این هویت‌ها واقعاً وجود دارند و همان گونه عمل می‌کنند که نظریه‌های جعل‌کننده‌ی آنها می‌گویند؛ اما از نظر ابزارگرایان، اظهار نظرهای دانشمندان در مورد هویت‌های مشاهده‌ناپذیر را نمی‌توان صادق یا کاذب دانست. در علم اقتصاد نیز مباحث ابزارگرایی و رئالیسم جریان دارند؛ اما بر خلاف فلسفه‌ی علم، رویکردها مقابل یکدیگر نبوده، به دوره‌های زمانی متفاوتی تعلق دارند؛ همچنین ابزارگرایی و رئالیسم اقتصاد متفاوت از ابزارگرایی و رئالیسم علمی در فلسفه‌ی علم هستند. رئالیسم علمی، بر خلاف ابزارگرایی، تا دهه‌های اخیر، جایی در روش‌شناسی علم اقتصاد نداشت. از حدود دو دهه‌ی پیش، دو برنامه‌ی رئالیستی متفاوت با نوشته‌های دو پرچم‌دار اصلی آن، اوسکالی ماکی و تونی لاسن، وارد ادبیات روش‌شناسی اقتصاد شدند. در این مقاله چالش‌های موجود در این زمینه بررسی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: روش‌شناسی اقتصاد، رئالیسم علمی، ابزارگرایی، رئالیسم انتقادی، اوسکالی ماکی، تونی لاسن

## مقدمه

از دیرباز، در فلسفه، میان دو مکتب فکری رئالیسم<sup>۱</sup> و ضد رئالیسم<sup>۲</sup> بحث و مناقشه بوده است. بسته به ماهیت موضوع مورد نزاع، ماهیت این دو مکتب متفاوت بوده‌اند؛ چنان که اولین مناقشات بین دو مکتب رئالیسم و ایده‌آلیسم، در یونان باستان و در حوزه‌ی فلسفه‌ی ادراک<sup>۳</sup> جریان داشته‌اند. مناقشات اخیر بین این دو مکتب، در حوزه‌ی علم میان رئالیسم علمی<sup>۴</sup> و ضد رئالیسم جریان دارند. گرچه ضد رئالیسم نسخه‌های متفاوتی دارد، این مقاله تنها به ابزارگرایی<sup>۵</sup> می‌پردازد که در ادبیات فلسفه‌ی علم، برجسته‌ترین رویکرد ضد رئالیستی است. در سه دهه‌ی اخیر، یک رویکرد رئالیستی دیگر در فلسفه‌ی علم، به نام رئالیسم انتقادی<sup>۶</sup> توسعه یافته که در زمینه‌ی هستی‌شناسی واقعیات و رخدادهای علمی بحث می‌کند. این رویکرد، به صورت مستقل، در بحث از رئالیسم انتقادی در اقتصاد، در بخش دوم مقاله شرح داده می‌شود.

از نظر رئالیست‌های علمی، معرفت به جهان خارج ممکن و هدف از پژوهش در علم، ارایه‌ی تبیین برای پدیده‌های مشاهده‌شده در جهان خارج است؛ در مقابل، ابزارگرایی هدف از نظریه‌پردازی را توصیف عالم واقع نمی‌داند و نظریه‌ها را صرفاً، ابزارهای مفیدی می‌داند که دانشمندان آنها را برای اهداف علمی نظیر نظم بخشیدن به داده‌ها و پیش‌بینی ساخته‌اند.

در علم اقتصاد، مانند دیگر علوم، مباحث مربوط به ابزارگرایی و رئالیسم جریان دارند. این تحقیق به دنبال پاسخ این پرسش‌هاست: چه نسبتی بین رویکردهای ابزارگرایی و رئالیسم در فلسفه‌ی علم و روش‌شناسی اقتصاد وجود دارد؟ نزاع بین این دو رویکرد، در روش‌شناسی اقتصاد بر سر چیست و آیا اصولاً نزاعی وجود دارد؟ به علاوه، برنامه‌ها و تلاش‌های علمی دارای برجسب ابزارگرایی و رئالیسم، در روش‌شناسی اقتصاد، چه دستاوردهایی داشته‌اند؟<sup>۷</sup> از آنجا که مناقشه‌ی رئالیسم - ابزارگرایی در فلسفه‌ی علم محل

۱. «رئالیسم» (realism) و ترجمه‌ی آن یعنی «واقع‌گرایی»، هر دو، در زبان فارسی استفاده می‌شوند؛ اما بسیاری از متون هنوز، از واژه‌ی «رئالیسم» استفاده می‌کنند؛ از این رو، در این متن، «رئالیسم» به «واقع‌گرایی» ترجیح داده شد.

2. anti-realism

3. philosophy of perception

4. scientific realism

5. instrumentalism

6. critical realism

۷. این مقاله به دنبال تأیید یا رد نظرات بعضاً غیر معمول متخصصان روش‌شناسی اقتصاد نیست؛ زیرا این کار فراتر از هدف این مقاله بوده، به تحلیل‌هایی عمیق و تخصصی نیاز دارد.

تضارب اندیشه‌ی بسیاری بوده، نقاط تقابل آن دو، به خوبی برجسته شده‌اند و همچنین، به دلیل آنکه بعضی روش‌شناسان اقتصاد به دنبال تشریح وضعیت این مناقشه در علم اقتصاد به کمک انگاره‌های رایج در فلسفه‌ی علم هستند، پیش از آن باید، وضعیت اصلی این مناقشه را در فلسفه‌ی علم روشن نمود.

در بخش دوم، ابتدا به مباحثی پرداخته می‌شود که در زمینه‌ی این مجادله در فلسفه‌ی علم مطرح هستند و به طور عمده، از علم فیزیک و دیگر علوم طبیعی گرفته شده‌اند. پس از آن، در بخش سوم، به مباحث ابزارگرایی و رئالیسم در علم اقتصاد و نسبت آنها با ابزارگرایی و رئالیسم مطرح در فلسفه‌ی علم و دستاوردها و نتایج آنها برای روش‌شناسی اقتصاد پرداخته می‌شود و بخش آخر مقاله به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مباحث مطرح شده اختصاص می‌یابد.

### رئالیسم و آنتی رئالیسم در فلسفه‌ی علم

رئالیسم از حیث هستی‌شناختی دیدگاهی است که وجود یا هستی را جدا از ادراک آن می‌داند. افراد در مورد هویت‌های مختلف صحبت کرده، می‌اندیشند؛ اما خود این هویت‌ها واقعیتی دارند که منطقاً، مستقل از زبان و اندیشه است (تریگ، ۲۰۰۳، ص ۷۱۳). رئالیسم این فرم عمومی را دارد: «X وجود دارد.» یا «X ها حقیقی هستند.» X یک متغیر است که ممکن است تعینات<sup>۱</sup> مختلفی داشته باشد و متناظر با هر تعین، یک نسخه از رئالیسم هستی‌شناسانه وجود دارد؛ مثلاً عمومی‌ترین حالت رئالیسم هستی‌شناسانه هنگامی است که X را با جهان خارج<sup>۲</sup> جایگزین کنیم. از نظر همه‌ی رئالیست‌ها، عالم خارج مستقل از بشر و معرفت بشر وجود دارد و معرفت بشر توصیفی از آن است. این اصل کلی (استقلال عالم از معرفت بشری) را می‌توان گوهر رئالیسم دانست؛ چراکه همه گرایش‌های رئالیستی، به نحوی، در آن مشترک‌اند (قائم‌نیا، ۱۳۸۲).

اگر X را با هویت‌های مادی که حواس پنج‌گانه درک می‌کنند، جایگزین کنیم، به شکل استاندارد رئالیسم متعارف<sup>۳</sup> هستی‌شناسانه می‌رسیم. طبق این نسخه از رئالیسم،

1. specification  
2. the world  
3. commonsense realism

جهان معمول که حواس درک می‌کنند، واقعی است؛ یعنی اشیائی نظیر ساعت، اسب و غیره که درک عادی آنها موجود است، به صورت عینی وجود دارند (ماکی، ۱۹۹۸).  
 باور داشتن یا نداشتن اصول رئالیستی فیلسوفان را به دو دسته‌ی رئالیست‌ها و آنتی رئالیست‌ها تقسیم کرده است. مناقشه‌ی این دو گروه از دانشمندان تاریخی دراز دارد و به یونان باستان بازمی‌گردد. گمینوس<sup>۱</sup> در قرن اول پیش از میلاد مسیح (ع)، میان فرضیه‌هایی که راست یا دروغ‌اند و فرضیه‌هایی که پدیده‌ها را ذخیره می‌کنند<sup>۲</sup>، فرق می‌گذاشت (قائم‌نیا، ۱۳۸۲). آنتی رئالیسم نیز بسته به موضوع مورد بررسی اشکال گوناگون داشته است؛ از جمله: ایده‌آلیسم<sup>۳</sup>، پدیدارگرایی<sup>۴</sup>، تجربه‌گرایی<sup>۵</sup>، اصالت‌تسمیه<sup>۶</sup>، قراردادگرایی<sup>۷</sup>، ابزارگرایی<sup>۸</sup>، نسبی‌گرایی<sup>۹</sup> و ساختارگرایی<sup>۱۰</sup> (ماکی، ۱۹۹۸)؛ برای مثال ایده‌آلیست‌ها بر خلاف رئالیست‌ها معتقدند واقعیت به نحوی، به ذهن وابسته است؛ یعنی اشیای واقعی تشکیل‌دهنده‌ی جهان خارج، مستقل از ذهن نبوده، به نحوی، با عملیات ذهنی ارتباط دارند (آودی، ۱۹۹۹، ص ۴۱۲). اخیراً رئالیسم معنایی عمومی‌تر داشته، در آن وجود واقعی دسته‌ای از هویت‌ها<sup>۱۱</sup> را تصدیق و بر وجود مستقل آنها از ذهن تأکید می‌کند.

از نظر این دسته از رئالیست‌ها - که رئالیست علمی نامیده می‌شوند - موضوعات یا اشیای نظریه‌های علمی نظیر الکترون‌ها، فوتون‌ها، کوارک‌ها<sup>۱۲</sup>، ژن‌ها و مانند آنها - که اغلب مشاهده‌ناپذیر هستند - در واقع وجود دارند؛ چراکه طبق رأی معناشناختی<sup>۱۳</sup> آنان، نظریه‌های علمی باید به همان صورت (ظاهری) پذیرفته شوند. آنها توصیفات صادقی از حوزه‌ای که برای آنها قصد شده‌اند، هم مشاهده‌پذیر و هم مشاهده‌ناپذیر هستند. دو رأی دیگر رئالیسم علمی عبارت‌اند از: متافیزیکی و معرفتی. طبق رأی متافیزیکی، جهان

1. Geminus

۲. سنت نجات نموده‌ها یا ذخیره‌ی آنها (saving the appearances) به جای آنکه به دنبال پدیدها آن گونه که در واقع هستند - باشد، تنها به دنبال فرضیه‌هایی است که جنبه‌هایی معین از یک پدیده را نشان دهند؛ بدون آنکه اصراری بر مطابقت آن با واقعیت داشته باشد.

3. idealism

5. empiricism

7. conventionalism

9. relativism

11. entities

13. semantic Thesis

4. phenomenalism

6. nominalism

8. instrumentalism

10. constructivism

12. quarks

یک ساختار معین<sup>۱</sup> و مستقل از ذهن دارد. طبق رأی معرفتی، نظریه‌های علمی بالغ و موفق در انجام پیش‌بینی‌های به خوبی تأیید شده، تصویر صادقی از جهان هستند (پیلوس، ۲۰۰۷، ص ۲۲۶-۲۲۷).

از نظر رئالیست‌ها، علم باید در صورت‌بندی نظریه‌هایی تلاش نماید که ساختار جهان را به نحو درست (منطبق با واقع) نمایش می‌دهند؛ به بیان دیگر، توسعه‌ی نظریه‌ها تلاش‌هایی برای توصیف واقعیت است؛ بنا بر این، نظریه‌ها را می‌توان گزاره‌هایی دانست که ارزش صدق دارند؛ همچنین موفقیت فزاینده‌ی نظریه‌های یک حوزه از علم در پیش‌بینی امور به معنای نزدیک‌تر شدن روز افزون آنها به ارایه‌ی تصویری صادق‌تر از واقعیت بیرونی مربوط است. به همین قیاس، دعاوی نظریه‌های علمی درباره‌ی هویت نظری خاص که سلسله‌وار، پشت سر هم ظاهر شده، موفقیت بیشتری به دست می‌آورند (نظیر الکترون‌ها، میدان‌های گرانش و ژن‌ها)، باید صادق باشند؛ یعنی چنین هویتی در عالم موجود باشند (لازی، ۱۹۹۳، ص ۳۱۶-۳۱۷).

یکی دیگر از راه‌های دفاع از رئالیسم، استدلال بدون استناد به امور معجزه‌گونه<sup>۲</sup> است که یکی از قوی‌ترین استدلال‌ها به نفع رئالیسم علمی است. بر اساس این استدلال، اگر الکترون‌ها و اتم‌ها واقعاً وجود نداشته باشند، پیش‌بینی‌های دقیقی که این گونه نظریه‌ها درباره‌ی جهان مشاهده‌پذیر می‌کنند و فناوری‌های بسیار پیشرفته‌ای که بر اساس آنها ساخته می‌شوند (از جمله: میکروسکوپ‌های الکترونی و فناوری‌های لیزری)، بسیار بسیار غیر عادی و معجزه‌گونه هستند. اگر اتم‌ها و الکترون‌ها آن گونه که ضد رئالیست‌ها می‌پندارند، فقط افسانه‌های مفیدی باشند، پس لیزرها بر چه اساسی عمل می‌کنند؟

این استدلال به دنبال اثبات درستی ادعای رئالیسم نیست؛ بلکه یک نوع تبیین (و به نظر رئالیست‌ها، بهترین تبیین) برای این پدیده است که بسیاری از نظریه‌های علمی که در آنها هویت‌های مشاهده‌ناپذیر به صورت یک اصل مسلم تلقی می‌شود، موفقیت بسیار بالایی دارند. از نظر رئالیست‌ها، بهترین تبیین آن است که این نظریه‌ها صادق‌اند؛ یعنی هویت‌هایی که مورد بررسی و پرسش قرار گرفته‌اند، واقعاً وجود دارند و دقیقاً،

1. definite

2. no miracles argument

به گونه‌ای عمل می‌کنند که همان نظریه‌ها می‌گویند. اگر این تبیین را نپذیریم، موفقیت تجربی نظریه‌ها یک راز تبیین‌ناشده باقی خواهد ماند.<sup>۱</sup>

در مقابل، ابزارگرایان از تفکر دوهم<sup>۲</sup> مبنی بر اینکه نظریات تنها ابزارهای مفهومی برای طبقه‌بندی، منظم‌سازی و پیش‌بینی گزاره‌های مشاهداتی هستند، تبعیت می‌کنند. از نظر آنان، هدف علم تولید نظریه‌هایی است که در مرتبط ساختن مجموعه‌ای از وضعیت‌های مشاهده‌پذیر به مجموعه‌ای دیگر، وسایل یا ابزارهای مناسبی باشند. توصیفات جهان که مشتمل بر هویت‌های مشاهده‌پذیر باشد، جهان را آن گونه که واقعاً هست وصف می‌کنند؛ اما توصیفات دستگاه‌هایی که متضمن هویت‌های نظری هستند، جهان را آن گونه که واقعاً هست وصف نمی‌کنند. مفاهیم نظری باید به مثابه‌ی پندارهای مفیدی برای تسهیل محاسبات (چالمرز، ۱۳۸۴، ص ۱۷۴) و صرفاً، ابزارهایی مفید قلمداد گردند که دانشمندان آنها را به برای اهداف علمی خاصی ساخته‌اند. ارنست ماخ<sup>۳</sup>، یکی از ابزارگرایان مشهور، بر این نکته تأکید داشت که «علم صرفه‌جویی اندیشه است». مقصود ماخ این بود که علم باید، به دسته‌بندی پدیده‌ها به شیوه‌ای نظام‌مند و دقیق بپردازد و از فرض وجود قوانین کلی در طبیعت دوری کند. قوانین طبیعت صرفاً، تدابیری مناسب برای سامان دادن به واقعیت‌ها و هماهنگ ساختن داده‌هایی هستند که با آنها مواجه‌ایم (قائمی‌نیا، ۱۳۸۲).

ابزارگرایی دو صورت حذفی و غیر حذفی دارد. ابزارگرایی حذفی<sup>۴</sup>، منکر وجود «هویت‌های» نظری و مشاهده‌ناپذیر در عالم خارج است و نظریه‌پردازی را صرفاً در راستای ذخیره‌ی نمودها و نظریه‌ها را فاقد محتوای صدق و کذب می‌داند. این نوع ضد رئالیسم، در نیمه‌ی نخست قرن بیستم و در زمان تسلط اثبات‌گرایان رواج داشت؛ اما امروزه، کمتر کسی از آن طرف‌داری می‌کند. عامل عمده در طرح و بسط این دیدگاه آموزه‌ای مطرح در فلسفه‌ی زبان بود که بر اساس آن، هیچ اظهار نظر معناداری درباره‌ی اشیا ممکن نیست؛ مگر آنکه آن اشیا، اصولاً، مشاهده و تجربه‌پذیر باشند. این آموزه در فلسفه‌ی معاصر طرف‌داران چندانی ندارد (همان).

۱. از این دفاع از رئالیسم علمی که با نام رئالیسم مصداقی (referential realism) شناخته می‌شود، در پایا، ۱۳۷۹ مفصلاً بحث شده است.

2. Duhem

3. Ernest Mach

4. eliminative instrumentalism

ابزارگرایی غیر حذفی<sup>۱</sup> دیدگاه معتدل‌تری دارد و در جهت انکار هویت‌های مشاهده‌ناپذیر<sup>۲</sup> حرکت نمی‌کند؛ اما ادعا می‌کند اظهار نظرهای دانشمندان را درباره‌ی این هویت‌ها نمی‌توان صادق یا کاذب دانست؛ زیرا ما در اصل، راهی برای صادق یا کاذب دانستن آنها نداریم؛ بنا بر این، باید موضعی کاملاً ندانم‌گویانه<sup>۳</sup> اتخاذ کرد. بیشتر ابزارگرایان جدید از این روایت پیروی می‌کنند.

از نظر ابزارگرایان، رئالیست‌ها از تعریف حقیقتی که نظریه‌های پشت سر هم به آن نزدیک می‌شوند و معیارهای ارزشیابی این گونه نزدیک شدن در مانده‌اند و با وجود تلاش‌های بسیار موفقیت‌چندانی به دست نیاورده‌اند. از نظر لائودن واقع‌گرایان نتوانسته‌اند مفاهیم حقیقت تقریبی<sup>۴</sup> و یا پیش‌روی به سمت حقیقت<sup>۵</sup> را به روشنی تعریف کنند؛ به این دلیل، نظریه‌ی پیش‌روی به سمت حقیقت چندان قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد. لائودن اعلام داشت: «هیچ کس تا به حال نتوانسته است بگوید معنای نزدیک‌تر شدن به حقیقت چیست؛ چه رسد به اینکه معیارهایی برای ارزشیابی این گونه نزدیک شدن ارائه دهد» (لازی، ۱۳۸۵، ص ۳۱۶).

در مورد استدلال بدون استناد به امور معجزه‌گونه نیز ابزارگرایان با جدا نمودن مفاهیم صدق و موفقیت در پیش‌بینی و توجه دادن به حقایق خاصی در علم تلاش نموده‌اند آن را به چالش بکشند. از لحاظ تاریخی، موارد فراوانی از نظریه‌هایی وجود دارند که در روزگار خود، موفقیت کامل تجربی داشتند؛ ولی امروزه، کاذب شمرده می‌شوند. لائودن برای مثال به مورد پیش‌بینی‌های موفقیت‌آمیز مدل‌های بهبودیافته‌ی بطلمیوس، طی زمانی طولانی اشاره کرد. موفقیت این مدل‌ها به این دلیل نبود که مدل‌های افلاک تدویر (افلاک حامل که حرکت‌های سیاره‌ای را با موفقیت پیش‌بینی می‌کردند.) تصویر صادقی از منظومه‌ی سیارات ارائه می‌دادند. وی با ارائه‌ی نمونه‌های دیگری از این دست نتیجه می‌گیرد که موفقیت در پیش‌بینی، نشانه‌ی قابل اعتمادی بر صدق نظریه نیست (همان، ص ۳۱۸).

---

1. non-eliminative instrumentalism  
 2. unobservable entities  
 3. agnosticism  
 4. approximate truth  
 5. progress towards truth

دلیل دیگر علیه رئالیسم فرااستقرای بدبینانه<sup>۱</sup> است. شروع استدلال این واقعیت است که تمام نظریات علمی گذشته (از جمله: از نظریه‌ی نیوتن درباره‌ی فضا و زمان، نظریه‌ی فلورِیستونی احتراق و نظریه‌ی لایتجری بودن اتم‌ها) کاذب‌اند و با حرکت استقرایی به این نتیجه‌ی بدبینانه می‌رسد که بی‌تردید، نظریات فعلی هم کاذب هستند؛ بنا بر این به نظر می‌رسد که باید در مورد نظریه‌های فعلی ابزارگرا باشیم؛ نه رئالیست؛ زیرا روزی کاذب بودن آنها معلوم خواهد شد (پینو، ۱۳۸۳، ص ۱۰۴).

هدف از آنچه تا کنون گفته شد، داوری در مورد مناقشه‌ی رئالیسم علمی و آنتی رئالیسم نیست. آنچه مورد نظر است، مباحثی از فلسفه‌ی علم است که در فلسفه‌ی اقتصاد نیز می‌توانند مطرح باشند. از میان موضوعات متنوعی که می‌توانند مد نظر قرار گیرند، مقاله‌ی حاضر تنها، به سه موضوع می‌پردازد:

الف. آیا در اقتصاد، هویت‌های مشاهده‌ناپذیری وجود دارند (مانند الکترون‌ها در فیزیک و ژن‌ها در زیست‌شناسی)؟

ب. اگر پاسخ قبلی منفی باشد، آیا رئالیسم علمی برای اقتصاد موضوعیت خواهد داشت؟

ج. ابزارگرایی در اقتصاد، از نوع حذفی است یا غیر حذفی؟ یعنی آیا نظریه‌ها و گزاره‌های اقتصاد، به ترتیب، فاقد محتوای صدق و کذب هستند یا چیزی در مورد صدق و کذب آنها نمی‌دانیم؟ یا آنکه اقتصاد نوع سومی از ابزارگرایی ویژه‌ی خود دارد؟

### ابزارگرایی و رئالیسم در اقتصاد

هر چند اندیشه‌ی روش‌شناسی اقتصاد قدمتی طولانی دارد و یکی از اولین تلاش‌های فکری در روش‌شناسی اقتصاد را می‌توان انتشار کتاب *اقتصاد سیاسی جان استوارت میل*، در سال ۱۸۴۴ دانست (دادگر، ۱۳۸۴، ص ۵۴)، شدت منازعات در آن، هیچ‌گاه، به اندازه‌ی شدت منازعات فلسفه‌ی علوم طبیعی (مانند فیزیک، شیمی و نجوم) که بین دو دسته‌ی رئالیست‌ها و ضد رئالیست‌ها جریان دارد، نبوده است.

ابزارگرایی در ابتدای نیمه‌ی دوم قرن بیستم و با اثر معروف میلتن فریدمن، *روش‌شناسی اقتصاد اثباتی* (۱۹۵۳)، وارد ادبیات روش‌شناسی اقتصادی شد. مجادله‌ای که این اثر بین اقتصاددانان و روش‌شناسان اقتصاد به وجود آورد، در اصل، بین

1. the pessimistic meta-induction



ابزارگرایی و ضد ابزارگرایی بود؛ نه بین ابزارگرایی و رئالیسم. با فروکش کردن مجادلاتی که در مورد ادعاهای این اثر در مورد هدف از نظریه‌پردازی و لزوم واقعی بودن یا نبودن فروض نظریه‌ها وجود داشتند، از حدود دو دهه‌ی پیش، دو برنامه‌ی پژوهشی رئالیستی در اقتصاد شکل گرفته که سردسته‌های آنها عبارت‌اند از: اوسکالی ماکی و تونی لاسن. رئالیسم انتقادی، برنامه‌ی پژوهشی لاسن، بر مبنای فلسفه‌ی رئالیسم استعلایی<sup>۱</sup> استوار شده که روی بسکار<sup>۲</sup>، فیلسوف معروف بریتانیایی، برای علوم اجتماعی آن را توسعه داده است. برنامه‌ی پژوهشی ماکی، به نوعی، خودبنیاد بوده، بر اساس نوعی تعامل دوطرفه و سازنده بین ویژگی‌های خاص علم اقتصاد و رئالیسم علمی استوار است.

### ۱-۳. ابزارگرایی در اقتصاد

از نظر فریدمن، درست یا نادرست بودن نظریه‌های علمی اهمیتی ندارد؛ بلکه «هدف غایی یک علم اثباتی ایجاد نظریه یا نظریاتی است که پیش‌بینی‌های روا و بامعنا (نه توضیح و اصحات) از پدیده‌هایی بدهد که تا کنون مشاهده نشده‌اند» (فریدمن، ۱۳۸۱، ص ۸۴).

در مورد نظریه باید بر حسب قدرت پیش‌بینی‌اش نسبت به رده‌ای از پدیده‌ها که هدفش تبیین آنها بوده، قضاوت شود و تنها شواهد مستند به واقعیت در خصوص پدیده‌های پیش‌بینی شده هستند که صحیح یا غلط بودن نظریه را می‌توانند نشان دهند؛ یعنی تنها آزمون معتبر بودن<sup>۳</sup> فرضیه، مقایسه‌ی پیش‌بینی‌های حاصل از آن فرضیه با تجربه خواهد بود. اگر پیش‌بینی‌هایش با پدیده‌های مشاهده‌شده در آینده مغایر باشد، فرضیه کنار گذاشته می‌شود، و اگر مغایر نباشد، پذیرفته می‌شود.

در حالتی که چندین فرضیه‌ی سازگار با شواهد برای تبیین یک پدیده وجود داشته باشد، باید از میان آنها انتخاب کرد. گرچه این انتخاب، تا حدی دلخواهانه است، ملاک‌های سادگی<sup>۴</sup> و ثمربخشی<sup>۵</sup> به انتخاب نظریه‌ی بهتر کمک می‌نمایند. سازگاری<sup>۶</sup> درونی نظریه مهم است؛ اما نقش کمتری دارد.

طبق روش‌شناسی فریدمن، واقعی بودن یا نبودن فرضیه‌های یک نظریه مهم نیست؛ زیرا فرضیه‌ها هیچ‌گاه واقعی نیستند؛ در نتیجه، واقع‌گرا بودن فرضیه‌های یک نظریه را

1. transcendental realism

3. validity

5. fruitfulness

2. Roy Bhaskar

4. simplicity

6. Consistency

نمی‌توان روش دیگری برای آزمون نظریه دانست؛ زیرا از آنجا که فرضیه‌ها از ساده‌سازی و تجرید عالم واقع به دست می‌آیند، همواره غیر واقعی خواهند بود. فریدمن برای آنکه نشان دهد نمی‌توان یک فرضیه را با واقع‌گرایی فرض‌هایش آزمود، چندین مثال ارائه کرد: مثال اول برگرفته از فیزیک نیوتنی و قانون سقوط آزاد اجسام است. طبق یک فرضیه‌ی پذیرفته‌شده، شتاب جسمی که در خلأ رها می‌شود، برابر با ثابت  $g$  (تقریباً برابر  $9/81 \text{ m/s}^2$  در سطح زمین) بوده، ربطی به شکل جسم، روش رها کردن آن، دمای هوا و غیره ندارد و مسافت پیموده‌ی جسم، در مدت زمان  $t$  با فرمول  $h = \frac{1}{2}gt^2$  محاسبه می‌شود. این فرمول برای یک توپ سنگین که از پشت بام رها می‌شود، با وجود فشار هوا، به میزان  $1 \text{ (Kg/Cm}^2)$ ، با تقریب خوبی صادق است؛ در حالی که برای یک پر صادق نیست. این سؤال که آیا ۱ به اندازه‌ی کافی، به صفر نزدیک است یا خیر؟ - تا تفاوت مقدار محاسبه‌شده در هوا، از مقدار محاسبه‌شده در خلأ ناچیز باشد - احمقانه است. تنها از روی مقایسه‌ی مقدار محاسبه‌شده در هوا با مقدار محاسبه‌شده در خلأ (پیش‌بینی نظریه) می‌توان دریافت که آیا این فرمول (و به تبع آن، نظریه‌ی ایجادکننده‌ی این فرمول) صادق است یا خیر؟ این فرضیه به این دلیل پذیرفته شده که کار می‌کند؛ نه به دلیل زندگی ما در خلأ تقریبی (با هر معنایی).

یکی از مثال‌های فریدمن در علم اقتصاد، فرضیه‌ی حد اکثرسازی سود (یا به تعبیر بهتر، حد اکثر کردن بازده انتظاری) توسط بنگاه‌های منفرد است. طبق این فرضیه، رفتار بنگاه‌های اقتصادی چنان است که گویی، توابع عرضه و تقاضا را می‌شناسند؛ هزینه و درآمد نهایی تمام اقدامات برای آنها آشکار است و تمام فعالیت‌های تولیدی را در نقطه‌ی برابری هزینه و درآمد نهایی قرار می‌دهند. در اینجا، صاحبان کسب و کار بالفعل، سیستم معادلات هم‌زمانی را که صاحب‌نظران اقتصاد ریاضی آن را برای بیان این فرضیه مناسب می‌دانند، حل نمی‌کنند؛ بنا بر این فرضیه کاذب است؛ اما چون شواهد نشان‌دهنده‌ی کارایی بالای کاربرد فرضیه در مسائل خاص بی‌شماری هستند و شواهد عمده‌ای حاکی از وجود تناقض در نتایج آن به دست نیامده، می‌پذیریم که صاحبان کسب و کار به گونه‌ای عمل می‌کنند که «گویی»<sup>۱</sup> در حال حد اکثرسازی بازده انتظاری خود هستند (فریدمن، ۱۹۵۳، ص ۹۸).

1. as if

از نظر فریدمن، اگر یک مدل انتخاب عقلایی به خوبی پیش‌بینی کند، نشان‌دهنده‌ی وضعیتی است که در آن، عوامل اقتصادی به گونه‌ای عمل می‌کنند که «گویی» آنها انسان اقتصادی عقلایی - به همان صورتی که الگو مشخص کرده- هستند؛ چه این گونه باشد و چه نباشد. اگر نظریه‌ها ابزارهایی برای پیش‌بینی باشند (دلیلی که موجب شد فریدمن ابزارگرا نامیده شود). به هیچ وجه، نیازی به بررسی ماهیت فروض نیست (داو، ۲۰۰۲، ص ۶۲).

در فلسفه، تفکر مربوط به اصالت پیش‌بینی در ارزیابی نظریه بیشتر به طرفداران اصالت عمل (پراگماتیست‌ها) از جمله دیویی، پیرس و ویلیام جیمز مربوط می‌شود. فریدمن روش‌شناسی خود را از آنها اقتباس کرده است (دادگر، ۱۳۷۷)؛ با وجود این باید توجه داشت که ضد رئالیسم فریدمن که بعداً وانگ و بولند<sup>۱</sup> آن را شکلی از ابزارگرایی دانستند و اقتصاددانان بسیاری آن را مشتاقانه برگزیدند (لاژکس، ۱۹۹۴)، با فرم استاندارد ابزارگرایی که در فلسفه‌ی علم از آن بحث می‌شود، تفاوت دارد. فریدمن بیان می‌کند که هدف یک علم اثباتی باید، ارایه‌ی پیش‌بینی در مورد پدیده‌هایی باشد که تا کنون مشاهده نشده‌اند؛ اما هیچ گاه، به پرسش‌های هستی‌شناسانه، معنایی یا معرفت‌شناسانه در مورد این پدیده‌های مشاهده‌ناپذیر نمی‌پردازد و در حقیقت، هیچ گاه، از اشاره کردن یا نکردن اقتصاد به مشاهده‌ناپذیرها بحث نمی‌کند. منظور وی از فروض غیر واقعی، گزاره‌هایی است که به طور کامل توصیف واقعیت نیستند؛ نه گزاره‌هایی در مورد مشاهده‌ناپذیرها (هاسمن، ۱۹۹۸).

در نوع دیگری از ابزارگرایی که لاسن (۲۰۰۱) آن را ذکر می‌کند، نظریه‌ها هدفی کاملاً متفاوت از پیش‌بینی دارند؛ برای مثال بعضی نظریه‌پردازان مدرن، الگوسازی اقتصادی را صرفاً، یک شکل از منطق دانسته، تنها بررسی استنتاجات قیاسی از فروض غیر واقعی پذیرفته‌شده را می‌پذیرند. از نظر این اقتصاددانان، مثلاً هنگامی که یک اقتصاددان یک اقتصاد سه‌کالایی را فرض می‌کند که دو دوره طول می‌کشد یا آنکه عوامل عمر همیشگی دارند، کاملاً واضح است که از یک اقتصاد واقعی بحث نمی‌شود. این فرض‌ها توصیف اقتصاد واقعی نیستند؛ بلکه برای آن هستند که به موضوعات خاصی پرداخته شده، نتایج خاصی ظاهر شوند؛ برای مثال الگوی  $OLG^2$  به تبیین رفتار

1. Wong & Boland

۲. مدل نسل‌های تداخلی (overlapping generations model) یکی از مدل‌های پرکاربرد در اقتصاد کلان بوده، مبنای خرد دارد.

مصرف‌کننده در موقعیتی که وی از خود ارث به جای می‌گذارد و تأثیر این رفتار بر عملکرد اقتصاد می‌پردازد. در اینجا، هدف از نظریه‌پردازی، تبیین اجتماعی<sup>۱</sup> از هیچ نوعی نیست.

### وضعیت کنونی روش‌شناسی ابزارگرایی در علم اقتصاد

با گذشت حدود ۵۵ سال از انتشار مقاله‌ی فریدمن و فروکش کردن تجلیل‌ها و انتقادهای اقتصاددانان و روش‌شناسان اقتصادی که تا حدود سه دهه پس از انتشار آن ادامه داشتند (دادگر، ۱۳۷۹)، اکنون با نگاه به واکنش‌هایی که این اثر در روش‌شناسی اقتصاد برانگیخته و در قالب نقد آن انتشار یافته است، دستاوردهای این رویکرد در روش‌شناسی را می‌توان مشاهده کرد. افرادی چون کوپمنز، روتوین، دونالد بیر، دانیل اور و ساموئلسون، در دهه‌های گذشته (همان) و مک‌کلاسی، اوسکالی ماک، تونی لاسن و دانیل هاسمن، در حال حاضر این انتقادات را کرده‌اند (پیتز، ۱۳۸۱).

از نظر لاورنس بولند، روش‌شناس معروف اقتصاد و مهم‌ترین مدافع فریدمن که مقالات بسیاری در پاسخ به انتقادات وارد شده به دیدگاه فریدمن نگاشته، روش‌شناسی فریدمن در جایگاه یک دیدگاه مخالف با اثبات‌گرایی در دهه‌ی ۱۹۳۰ مطرح شد. از منظر اثبات‌گرایی، در صورتی که فروض یک نظریه، از جهت منطقی تصدیق‌پذیر باشند، آن نظریه علمی است؛ چه این فرضیه‌ها از تحلیل‌های پیشینی<sup>۲</sup> به دست آمده باشند و چه از طریق تجربی<sup>۳</sup>. فریدمن بر خلاف این نظر، برای آزمون نظریه، تنها روش تجربی را معتبر می‌داند (بولند، ۱۹۸۷).

شاید این دفاع، با توجه به ظرف زمانی نگارش مقاله، منطقی به نظر برسد؛ اما نقدهای واقعی‌تر باید با توجه به دستاوردهای کنونی آن برای روش‌شناسی علم اقتصاد صورت پذیرد. اکنون به نظر می‌رسد چشم‌انداز ترسیمی فریدمن برای علم اقتصاد محقق نشده است؛ به این معنا که علم اقتصاد از تبدیل شدن به صورت علمی که بتواند پیش‌بینی‌های معتبر و دقیق ارائه نماید، درمانده و چنین تصویری از علم اقتصاد تقریباً، در ذهن هیچ اقتصاددانی وجود ندارد. شاید در آن زمان امید می‌رفت همگام با

1. social illustration  
2. priori analysis  
3. empirically

پیشرفت‌های علوم دقیقه (مانند فیزیک و شیمی)، علم اقتصاد بتواند با درنوردیدن افق‌های تحقیقاتی جدید، به صورت علمی با قدرت پیش‌بینی بالا درآید؛ اما این گونه نشد. اکنون هیچ اقتصاددانی ادعا ندارد که شاخصه‌ی علم اقتصاد توفیق در پیش‌بینی‌های بدیع است؛ بلکه برخی روش‌شناسان معروف فعلی اقتصاد، ناتوانی علم اقتصاد را در پیش‌بینی تأیید کرده‌اند؛ برای مثال مک‌کلاسیکی نقد خود را با این ضرب‌المثل آمریکایی خلاصه می‌کند که «اگر شما تا این حد باهوش هستید، پس چرا ثروتمند نیستید؟»؛ به این معنی که اگر پیش‌بینی ممکن بود، بازار خود را به وجود می‌آورد؛ به علاوه، تأکید بر پیش‌بینی صرفاً یادگار دوره‌ای است که امید بود علم بتواند شکل برتری از دانایی ایجاد نماید (پیتر، ۱۳۸۱).

از نظر هاسمن (۱۹۹۸)، استدلال فریدمن مبنی بر ارزیابی یک نظریه بر پایه‌ی میزان موفقیت آن در پیش‌بینی، سفسطه‌آمیز است؛ چون درست شبیه آن است که استدلال کنیم شکل الگوریتم یک برنامه‌ی کامپیوتری تا زمانی که درست محاسبه می‌کند، هیچ اهمیتی ندارد. این استدلال در صورتی درست است که بتوان تمام محاسبات ممکن برنامه را بررسی کرده، در صورت صحت آنها به بی‌نیازی از مطالعه‌ی الگوریتم حکم کرد. از آنجا که این کار ممکن نیست، تنها با مطالعه‌ی ساختار الگوریتم است که می‌توان به درجه‌ی اعتماد و صحت محاسبات پی‌برد.

انتقاد داو (۲۰۰۲، ص ۶۳) از ابزارگرایی فریدمن آن است که اگر پیش‌بینی‌گرایان واقعاً، اهمیتی به تبیین نمی‌دهند، باید الزامات این دیدگاه را بپذیرند؛ از جمله نتایج مطالعه‌ای که در دهه‌ی ۱۹۸۰ (زمان حاکمیت پول‌گرایی) انتشار یافت و نشان داد هم‌بستگی بین شیوع اسهال در اسکاتلند و تورم در انگلستان نسبت به هم‌بستگی بین رشد عرضه‌ی پول در انگلستان و تورم این کشور بهتر بود؛ البته این یک مزاح است؛ زیرا هیچ تبیین درک‌شدنی‌ای وجود ندارد که شامل متغیر شیوع اسهال در اسکاتلند شود؛ به علاوه، خود فریدمن و شوارتز برای توضیح دلیل انتخاب متغیرهای خود، در کتاب معروف تاریخ پولی ایالات متحده، ۱۸۶۷-۱۹۶۰، به بخش نظری اقتصاد مراجعه کردند که پول و درآمد اسمی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. بنا بر این داو نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان بدون یک چارچوب نظری که حاوی تبیین فرآیندهای جهان واقعی<sup>۱</sup> باشد، پیش‌بینی کرد.

1. real-world processes

انتقاد گلاس و جانسون (۱۳۷۳، ص ۵۸-۵۹) از ابزارگرایی آن است که ابزارگرا تنها، نگران کفایت پیش‌بینی یک نظریه است؛ بنا بر این، یک محقق اقتصادی هدف تحقیقات اقتصادی را بیشتر پیش‌بینی می‌داند تا تبیین؛ در حالی که وی باید، به دنبال درک عمیق‌تری از علل اقتصادی‌ای باشد که در پشت وقایع عمل می‌کنند تا بتواند تبیین‌های کامل‌تری از این وقایع کند. ابزارگرایی بیش از آنکه محققان اقتصادی را وادار کند پی‌گیر یک آیین روش‌شناختی انتقادی شوند، آنان را قانع بارمی‌آورد؛ به علاوه، طبق مدل ابزارگرایی، در صورتی که نظریه‌ی  $T_1$ ، دارای تبیین علی، نسبت به نظریه‌ی  $T_2$ ، فاقد تبیین علی، با دقت کمتری پیش‌بینی کند، باید  $T_2$  انتخاب شود. در صورتی که بپذیریم تحقیق اقتصادی به دنبال رشد دانش اقتصادی است، در اینجا، از ظرفیت تبیینی نظریه‌ها به نفع قدرت پیش‌بینی آنها چشم‌پوشی می‌شود؛ یعنی از رشد دانش اقتصاد، به سادگی غفلت می‌شود.

به هر حال، مناقشات اقتصاددانان و روش‌شناسان اقتصاد در مورد ابزارگرایی، تا سه دهه پس از انتشار مقاله‌ی فریدمن ادامه داشت؛ اما بر خلاف سایر مناقشات علمی که معمولاً منجر می‌شوند مفاهیم و نظریه‌پردازی‌های جدید توسعه یابند، دستاورد نظری چندانی نداشتند و بدون رسیدن به نتیجه‌ای رضایت‌بخش پایان یافتند (هاسمن، ۱۹۹۸)؛ اگرچه هنوز هم ادعاها و استدلال‌های فریدمن محل بحث روش‌شناسان اقتصاد است؛ بنا بر این طبیعی است که استدلال کنیم مباحث روش‌شناسی ابزارگرایی، جدا از بدنه‌ی علم اقتصاد و در حاشیه‌ی آن بوده و اندیشمندان این رشته به آن توجه نکرده‌اند.

### ۲-۳. برنامه‌ی رئالیسم در اقتصاد

دهه‌ی ۶۰ میلادی شاهد بدبینی و نارضایتی از روش‌شناسی‌های سنتی قرن بیستم از جمله اثبات‌گرایی، ابطال‌گرایی و روش‌شناسی برنامه‌های پژوهشی لاکاتوش بود.<sup>۱</sup> دلیل این نارضایتی آن بود که از یک طرف، روش‌شناسی سنتی بلندپروازانه، در پی یافتن معیاری برای مشخص کردن رشد معرفت علمی بود و از طرف دیگر، در تعریف و مشخص کردن نقش روش‌شناسی در این زمینه محدودیت داشت (داو، ۲۰۰۲،

۱. برای آشنایی با این روش‌شناسی‌ها رجوع به هر کتاب مقدماتی فلسفه‌ی علم کافی است؛ از جمله چالمرز، ۱۹۸۲.

ص ۱۰۳). در واکنش به این محدودیت‌ها، رویکردهای مختلفی در روش‌شناسی اقتصادی، از اواخر قرن گذشته‌ی میلادی توسعه یافتند که از جمله‌ی آنها می‌توان به رئالیسم اشاره کرد.

باید دانست توسعه‌ی اخیر رئالیسم به معنای آن نیست که در گذشته، رئالیسم نقشی در علم اقتصاد نداشت. در واقع، رئالیسم همواره، یک جزء اصلی علم اقتصاد بوده (پیتر، ۱۳۸۱، ص ۴۵)؛ اگرچه هیچ‌گاه، برنامه‌ی پژوهشی مطرحی در زمینه‌ی آن وجود نداشته است. تنها در بیست سال اخیر است که تونی لاسن و اوسکالی ماکی، دو تن از روش‌شناسان برجسته‌ی اقتصادی، برنامه‌های پژوهشی رئالیستی خود را در روش‌شناسی اقتصادی توسعه بخشیده‌اند. از آنجا که نظریه‌های اقتصادی، به ندرت، هویت‌های مشاهده‌ناپذیر جدیدی جعل می‌کنند (موضوعی که رئالیست‌های علمی را از ضد رئالیست‌ها جدا می‌کند). مباحث مربوط به اختلاف این دو گروه، تا زمان‌های اخیر، چندان جلب توجه نکرده بود (هاسمن، ۱۹۹۸). ادعای ماکی و لاسن آن است که رئالیسم مطالبی بسیار مهم برای پیشنهاد به روش‌شناسان اقتصادی دارد که تا کنون به آنها توجه نشده است.

لاسن از به کارگیری «رئالیسم انتقادی» در علم اقتصاد و الزامات این فلسفه از جمله لزوم در نظر گرفتن یک مبنای هستی‌شناسانه برای اقتصاد جانبداری و ادعا می‌کند اگر اقتصاددانان این هستی‌شناسی را به حساب آورند، تبیین‌های آنان موفقیت‌آمیزتر خواهد بود. در دیگر سو، ماکی در تلاش برای توسعه‌ی یک نسخه از رئالیسم متناسب با ویژگی‌های علم اقتصاد است؛ یعنی توسعه‌ی یک نسخه‌ی محلی از رئالیسم برای اقتصاد. ماکی (۲۰۰۰) گرفتن یک نسخه‌ی استاندارد رئالیسم علمی از فلسفه‌ی علم نشئت گرفته از علوم موفق نظیر فیزیک، و در نظر نگرفتن خط‌پذیری آن و آزمودن تناسب یا عدم تناسب آن با اقتصاد را اشتباه می‌داند. از نظر وی، امکان تجدید نظر در ضوابط فلسفی و به طور دقیق‌تر، پروراندن یک نسخه از رئالیسم متناسب با علم اقتصاد وجود دارد.

از آنجا که برنامه‌ی پژوهشی لاسن متکی بر رئالیسم انتقادی است، ابتدا به رئالیسم انتقادی و سپس به ارتباط آن با برنامه‌ی لاسن می‌پردازیم. پس از آن، برنامه‌ی پژوهشی ماکی را تشریح می‌کنیم.

### ۳-۲-۱. رئالیسم انتقادی

رئالیسم انتقادی نهضتی در فلسفه و علوم انسانی است که با آثار روی باسکار شروع شد. اگرچه وی این فلسفه را بنیان نگذاشته، توسعه‌دهنده‌ی اصلی آن در دهه‌های اخیر بوده و این فلسفه عمومیت یافتن خود را مدیون کارهای بسکار است.<sup>۱</sup>

بسکار در ابتدا، یک فلسفه‌ی عمومی با نام رئالیسم استعلایی را برای علم توسعه داد و سپس به توسعه‌ی یک فلسفه‌ی خاص برای علوم انسانی، با نام طبیعت‌گرایی انتقادی<sup>۲</sup> پرداخت. واژه‌ی «رئالیسم انتقادی» را - که فیلسوفان با حذف واژه‌هایی از این دو عبارت به وجود آورده‌اند - بسکار و دیگر افراد این نهضت پذیرفتند؛ چراکه «انتقادی» مانند «استعلایی» حاکی از شباهت‌هایی با فلسفه‌ی کانت است؛ در حالی که «رئالیسم» دال بر وجود تفاوت‌هایی با آن است (کلیر، ۱۹۹۸).

رئالیسم استعلایی با نقد تجربه‌گرایی آغاز می‌شود. از دیدگاه این مکتب، تجربه‌گرایان کار خود را با معرفت‌شناسی شروع می‌کنند و این خطاست؛ زیرا پاسخ به پرسش‌های معرفت‌شناسی به مواضع هستی‌شناسانه شخص بستگی دارد؛ بنا بر این، رئالیسم استعلایی به هستی‌شناسی بیش از معرفت‌شناسی اهمیت می‌دهد. تفاوت دیگر این دو مکتب آن است که تجربه‌گرایان، هرگاه مکرراً مشاهده کنند رویداد ب پس از الف می‌آید، الف را علت ایجاد ب می‌دانند؛ یعنی علیت را از مشاهده‌ی هم‌زمانی<sup>۳</sup> رخدادهای استنتاج کرده، با استخراج نتایج عام از آن به تعمیم می‌پردازند و در نهایت، این تعمیم‌ها را مبنای قوانین علمی حاکم بر طبیعت می‌دانند. رئالیسم استعلایی این استنتاج را نپذیرفته، آن را ساده کردن بیش از حد واقعیت می‌داند؛ زیرا به نظرش، رخدادهایی که عملاً رخ می‌دهند، همگی واقعیت را دربردارند و وجه بالقوه‌ی واقعیت نیز که محقق نشده و عملاً رخ نداده، وجه بسیار مهمی از واقعیت است؛ بنا بر این، علم نباید به دنبال شناسایی هم‌زمانی بین یک متغیر وابسته و یک متغیر مستقل باشد. به علاوه، امکان بسیاری وجود دارد که یک ساز و کار وجود داشته باشد؛ اما (الف) به فعلیت نرسیده باشد؛ (ب) فعال باشد؛ اما درک نشود یا (ج) فعال باشد؛ اما با فعالیت متقابل سایر ساز و کارها مواجه شود و از این رو، نتایج پیش‌بینی‌ناشدنی به بار آورد. با

۱. اولین کتاب بسکار با نام یک نظریه رئالیستی از علم، در سال ۱۹۷۵ منتشر شد.

2. critical naturalism

3. coincidence



این وصف، اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی با بن‌بست رو به رو می‌شوند؛ زیرا تحقق نیافتن یک ساز و کار مفروض را نمی‌توان به معنای فقدان آن دانست. برای رهایی از این شکست، تلاش علمی دانشمندان باید دستیابی به ساز و کارهایی باشد که این رویدادها را ایجاد می‌کنند (لاسن، ۱۹۹۴).

به این منظور، رئالیسم استعلایی به جای هستی‌شناسی رئالیسم تجربی، نظریه‌ی واقعیت چندلایه<sup>۱</sup> را پیشنهاد می‌کند. لایه‌ی اول، تجربی<sup>۲</sup> و به تجربه و اثربخیزی انسان از وقایع مربوط است. لایه‌ی دوم، بالفعل<sup>۳</sup> یعنی وضعیت واقعی امور و حوادث است؛ وقایعی که در جهان اتفاق می‌افتند و مهبای مشاهده شدن هستند. از علوم طبیعی می‌دانیم قاعده‌مندی‌هایی در طبیعت وجود دارند که از تجربه‌ی بی‌واسطه ما پنهان‌اند و ما تنها، از طریق آثار آنها به وجودشان پی می‌بریم؛ از این رو، لایه‌ی سوم وجود دارد که «واقعی» نامیده می‌شود. در این لایه، ساز و کارها، ساختارها، نیروها و گرایش‌هایی حضور دارند که حوادث بالفعل را به وجود می‌آورند؛ اما مشاهده‌ی مستقیم آنها همواره ممکن نیست. به طور خلاصه می‌توان این سه لایه را لایه‌ی تجربه‌ی انسان از وقایع و حوادث، لایه وضعیت واقعی این وقایع و حوادث و لایه‌ی علل و ساز و کارهای به وجود آورنده‌ی این حوادث و وقایع دانست.

اشیا در لایه‌ی بالفعل و لایه‌ی واقعی (کم و بیش)، مستقل از علم ما در مورد آنها وجود دارند و عمل می‌کنند (معنای رئالیسم) و از طرف دیگر، از لحاظ هستی‌شناسی تحویل‌پذیر به یکدیگر نبوده، پژوهش علمی را نمی‌توان تنها در سطح حوادث بالفعل و مشاهده‌پذیر انجام داد (معنای استعلایی)؛ از این رو، رئالیسم استعلایی اصل را بر این فرض مسلم قرار می‌دهد که موضوع تحلیل علمی باید همین ساز و کارها، ساختارها، نیروها و گرایش‌هایی باشند که در لایه‌ی واقعی عمل می‌نمایند و از این رو، تبیین پدیده‌های بالفعل نیازمند کوششی است که بر شکاف موجود بین لایه‌ی واقعی و لایه‌ی بالفعل پلی بزند (پیتر، ۱۳۸۱). بنا بر این، از نظر رئالیسم استعلایی، فعالیت علمی را باید یک فرایند مداوم دانست که در آن، دانشمندان مفاهیم مورد استفاده برای درک ساز و کارهای موضوع مورد مطالعه‌ی خود را بهبود می‌بخشند.

---

1. stratified theory of reality  
2. empirical  
3. actual

تمایز این سه لایه را می‌توان در پدیده‌ی سقوط آزاد مشاهده کرد. مشاهده‌ی این پدیده در لایه‌ی تجربی؛ اما خود آن در لایه‌ی بالفعل اتفاق می‌افتد و وقوع آن مستقل از وجود انسان است؛ یعنی همان جایی که انتظامی (به معنای هیومی) بین پدیده‌ها وجود دارد؛ اما این انتظام تمام واقعیت نبوده؛ بلکه وجود آن وابسته به ساز و کار درونی مثل گرانش است. نیروی گرانش زمین، در لایه‌ی واقعی (لایه‌ی سوم) موجب می‌شود جسم سقوط کند. این لایه به لایه‌ی بالفعل تحویل‌پذیر نیست؛ زیرا چه بسا، جسمی با وجود آنکه تحت نیروی جاذبه‌ی زمین است، از زمین دور شود؛ همچنین ممکن است جسمی به طرف زمین حرکت کند؛ اما تحت تأثیر نیرویی علاوه بر جاذبه باشد؛ بنا بر این حرکت به سمت زمین دلیل بر تأثیر جاذبه به تنهایی نیست و دور شدن از زمین نیز دلیل بر فقدان جاذبه نیست.

به نظر رئالیست‌های انتقادی، مدل رئالیسم استعلایی برای همه‌ی علوم از جمله علوم طبیعی و انسانی، به صورت یکسان قابلیت کاربرد دارد؛ اما از آنجا که ماهیت جهان انسانی کاملاً متفاوت از جهان فیزیکی است، برای مطالعه‌ی آن باید راهبرد مناسبی انتخاب نمود؛ بنا بر این، با انطباق رئالیسم استعلایی برای علوم انسانی به وسیله‌ی انتخاب راهبرد مناسب برای مطالعه‌ی موضوعات انسانی، طبیعت‌گرایی انتقادی پا به صحنه می‌گذارد. این راهبرد در مطالعات علوم اجتماعی جست و جو برای شناخت ساز و کارهای تولیدکننده‌ی رویدادهای اجتماعی است؛ با وجود این باید دانست رویدادهای علوم اجتماعی در یک حالت بسیار بزرگ‌تر از یک جریان و تحول معمول نسبت به آنچه در جهان فیزیکی است، قرار دارند؛ زیرا ساختارهای انسانی با سهولت بیشتری نسبت به ساختار مثلاً یک برگ تغییر می‌کنند. به طور دقیق‌تر باید درک کرد کنش انسانی در زمینه‌ی ساختارهای اجتماعی، انجام‌پذیر است و این ساختارها، به نوبه‌ی خود، نیازمند بازتولید فعالیت/پیش‌زمینه‌ها هستند؛ به علاوه، افراد درون این ساختارهای اجتماعی، به طور آگاهانه، قادر به واکنش در برابر آن و بنا بر این، تغییر کنش‌هایی هستند که آنها را به وجود می‌آورند؛ بنا بر این، رئالیسم انتقادی بر خلاف فردگرایی روش‌شناختی، در تحلیل پدیده‌های اجتماعی هم به رفتارهای فردی اهمیت می‌دهد و هم به زمینه‌ی شکل‌دهنده‌ی این رفتارها؛ یعنی ساختار اجتماعی.

### رئالیسم انتقادی در اقتصاد

تونی لاسن در تلاش برای به کار بستن ایده‌های رئالیسم انتقادی در روش‌شناسی اقتصاد، دو کتاب *اقتصاد و واقعیت* (ب ۱۹۹۷) و *جهت‌گیری دوباره اقتصاد*<sup>۱</sup> (۲۰۰۳) را همراه تعداد بسیاری مقاله نوشت. کارهای وی تنوع بسیاری داشته، شامل انتقاد از روش‌شناسی اقتصاد جریان اصلی<sup>۲</sup>، توسعه‌ی رئالیسم انتقادی و استنتاجات این رئالیسم برای روش‌شناسی اقتصاد هستند.

لاسن رئالیسم استعلایی را با انتقاد از اقتصاد جریان اصلی ترکیب و استدلال کرده این جریان (الف) بیش از حد، به روش‌شناسی قیاسی متکی است؛ (ب) اشتیاق و علاقه‌ی غیر عادی به صورت‌گرایی<sup>۳</sup> دارد و (ج) با وجود شکست‌های مکرر، به پیش‌بینی‌های قویاً مشروط<sup>۴</sup> در اقتصاد که متکی بر فرض‌های ساده‌کننده و بعضاً غیر واقعی هستند، باور و اعتقاد دارد.

جهانی که اقتصاددانان جریان اصلی مطالعه می‌کنند، تجربی است و روش‌شناسی مورد استفاده‌ی آنها نیز مشابه اثبات‌گرایی یا ابطال‌گرایی است و به ساز و کارهای بنیانی که قاعده‌مندی‌های اقتصادی را به وجود می‌آورند، توجهی ندارند؛ از این رو، دیدگاه جریان غالب متکی بر شناخت یک واقعیت محدود است؛ زیرا پیش‌فرض رئالیست‌های تجربی آن است که موضوعات تحقیق منحصراً، قاعده‌مندی‌های تجربی هستند – یعنی رویدادها صرفاً، در سطحی که تجربه می‌شوند، معنادار هستند. این موجب می‌شود روش‌های تحلیل اقتصاد جریان غالب و اقتصادسنجی در تبیین شکست بخورند؛ زیرا واقعیت اقتصادی مشاهده‌شده تنها بخشی از واقعیت است و به علاوه، اقتصاد<sup>۵</sup> یک سیستم باز است و به این دلیل، روابط و متغیرها در آن مدام، در حال تحول و تغییرند.

طبق فلسفه‌ی رئالیسم انتقادی، تحلیل واقعیت اقتصادی-اجتماعی در ابتدا، نیازمند شناخت ماهیت سیستم‌های باز است. این شناخت اساس پیدا کردن روش‌های مناسب برای مطالعه‌ی جهان اقتصادی-اجتماعی است. رئالیسم انتقادی در تحلیل خود از هستی‌شناسی اقتصادی - اجتماعی بر واقعیت انتخاب انسانی متمرکز می‌شود. مفهوم

---

1. reorienting economics  
2. mainstream economics  
3. formalism  
4. strong conditional  
5. economy

انتخاب انسانی به این معناست که فرد، در هر مجموعه‌ی معین از موقعیت‌ها (مثلاً وضعیت  $y$ ) می‌توانسته است کاری را غیر از آنچه انجام داده (مثلاً کار  $x$ )، انجام دهد (مثلاً کار  $z$ ). این موجب می‌شود اعتقاد داشته باشیم جهان اقتصادی - اجتماعی ذاتاً یک سیستم باز است؛ یعنی نمی‌توان قاعده‌مندی‌های آن را به این شکل نشان داد: «هر گاه موقعیت  $y$  برقرار باشد، برون‌داد سیستم  $x$  خواهد بود.»؛ سیستم‌هایی که چنین قاعده‌مندی‌هایی در آنها وجود داشته باشند، سیستم‌های بسته نام دارند. این واقعیت موجب شده با وجود تلاش بی‌پایان دو نسل از متخصصان اقتصادسنجی، قاعده‌مندی‌های اندکی، در جهان اقتصادی - اجتماعی آشکار شوند (لوپس، ۲۰۰۳).

انتقاد دیگر رئالیسم انتقادی به اقتصادسنجی، ناتوانی آزمون‌های آماری برای تعیین رابطه‌ی علی و معلولی، به صورت مکانیکی و فارغ از ملاحظات اندیشه‌ای است. از نظر رئالیسم انتقادی، فرایند درون‌گرایی<sup>۱</sup> نظری این رابطه را می‌تواند به دست دهد (سیگمان، ۲۰۰۶).

در حالی که رئالیسم تجربی تنها، به لایه‌های اول و دوم واقعیت توجه دارد، رئالیسم انتقادی لایه‌ی مناسب برای نظریه‌پردازی اقتصادی را لایه‌ی سوم هستی‌شناسی رئالیسم استعلایی یعنی لایه‌ی مربوط به ساز و کارهای علی واقعی می‌داند؛ زیرا این لایه تحویل‌پذیر به دو لایه‌ی دیگر نیست و به علاوه، علل واقعی حوادث را باید در آن جست. بر این اساس، تونی لاسن استدلال می‌کند که اقتصاددانان باید به یک هستی‌شناسی اجتماعی<sup>۲</sup> روی بیاورند که علل پس‌زمینه و شالوده‌ای پدیده‌های اقتصادی را تشکیل می‌دهد. وی با همین هدف، به دنبال توسعه‌ی یک هستی‌شناسی مناسب برای قلمرو اجتماعی است که در زمینه‌ی آن، عوامل اقتصادی فعالیت می‌کنند. در این باره او پیشنهاد می‌کند مفهوم «واقعیت چندلایه» برای قلمرو اجتماعی نیز به کار رود. در این قلمرو، هم قدرت انتخاب عامل اقتصادی اهمیت دارد؛ زیرا افراد همواره می‌توانند به گونه‌ای متفاوت عمل کنند، و هم ساختارهای اجتماعی که عمل فردی در زمینه‌ی آن صورت می‌گیرد؛ زیرا افراد در خلأ انتخاب یا عمل نمی‌کنند؛ با وجود این لاسن تأکید می‌کند انتخاب‌های افراد را صرفاً، ساختارهای اجتماعی تعیین نمی‌کنند؛ زیرا قواعد

1. introspection  
2. social ontology

اجتماعی را می‌توان نقض نمود و نهادهای اجتماعی نیز طی زمان تغییر می‌کنند؛ بنا بر این، از نظر لاسن، هدف نظریه‌ی اقتصادی باید علاوه بر توجه به انتخاب افراد و مدل‌سازی اقتصاد بر اساس آن، فراهم کردن تبیین‌هایی بر حسب ساختارهای ایجادکننده‌ی مشاهده‌ناپذیر باشد.

### ۳-۲-۲. رئالیسم ماکر<sup>۱</sup>

ماکی در دوران دانشگاه، فلسفه و اقتصاد را هم‌زمان خواند و با مشاهده‌ی مدل‌های غیر واقعی در اقتصاد (نظیر رقابت کامل) و خواندن مقاله‌ی «روش‌شناسی اقتصادی اثباتی» فریدمن، به روش‌شناسی اقتصاد علاقه‌مند شد و مطالعات اقتصادی خود را با ترکیب دیدگاه رئالیستی فلسفه‌ی علم و موضوعات علم اقتصاد ادامه داد. وی رئالیست است؛ زیرا اعتقاد دارد جهان یک ساختار عینی دارد که دانشمندان برای درک آن تلاش می‌کنند؛ به علاوه داشتن دیدگاه رئالیستی مفید است؛ زیرا به اقتصاددانان ابزاری می‌دهد که به کمک آن جذاب‌ترین مجادله‌های علم اقتصاد که در عدم توافق بر سر ماهیت فعالیت‌های اقتصادی ریشه دارند را دریابند؛ به علاوه فهم ماهیت اقتصاد نیازمند توجه بیشتر به ملاحظات هستی‌شناسانه رئالیستی است؛ به این معنی که جهان اقتصاد چگونه با جهان واقعی ارتباط می‌یابد.

از نظر ماکر، اقتصاد یک مبحث پیچیده است و در مقایسه با سایر رشته‌های علمی ویژگی‌های منحصر به فرد بسیاری دارد. اقتصاد از علوم طبیعی و سایر علوم اجتماعی متفاوت است؛ اگرچه شباهت‌هایی نیز با آنها دارد؛ برای مثال از نظر غیر واقعی بودن فروض الگوها به فیزیک شبیه است؛ اما از نظر هستی‌شناسی هویت‌های نظری با فیزیک متفاوت است؛ در نتیجه، با تحمیل اصول به دست آمده از فلسفه‌های علم عامه‌پسند و انتزاعی به علم اقتصاد یعنی رویکرد تجویزی معمول بالا به پایین در فلسفه و روش‌شناسی اقتصاد، درک مناسب آن ممکن نیست؛ به این دلیل، علم اقتصاد نیازمند توسعه‌ی فلسفه‌ی علم خاص خود جدا از فلسفه‌ی علم رایج است. برای این کار، ماکر شروع به توسعه‌ی یک رئالیسم علمی خاص رشته‌ای کرد که از تعقیب یک رویکرد پایین به بالا به دست می‌آید و در زمینه‌ی ویژگی‌های خاص رشته‌ی مفروض و انواع

۱. این قسمت به طور اساسی بر Hodge، ۲۰۰۷؛ ماکر، ۲۰۰۸ و پیتر، ۲۰۰۱ استوار است.

نظریه‌های آن رشته انجام می‌شود. این منجر می‌شود به دفاع از یک فلسفه‌ی علم محلی و انضمامی<sup>۱</sup> در مقابل یک فلسفه‌ی علم جهانی و انتزاعی.<sup>۲</sup> این گزینه نسبت به پیچیدگی‌ها و ویژگی‌های خاص اقتصاد حساس است و به توسعه‌ی ابزارهای فلسفی مورد نیاز برای کار روی این جنبه‌ها می‌پردازد. ماکي امیدوار است این رویکرد به یک رئالیسم واقعی در اقتصاد بینجامد.

به علاوه، کسب دانش در مورد جنبه‌های خاص علم اقتصاد پیامدهایی برای فهم عمومی رئالیسم علمی و برای راهبردهای مناسب استدلال در مورد آن دارد؛ بنا بر این، فیلسوفان نیز از کارهای ماکي در کنار کاربردهای آن در اقتصاد، برای گسترش و پالایش مفهوم رئالیسم استفاده کرده‌اند. از این رو، مطالعه‌ی رئالیسم در اقتصاد ممکن است درس‌هایی برای فلسفه‌ی علم رئالیستی و خود اقتصاد داشته باشد؛ برای مثال ماکي اشاره می‌کند که چگونه می‌توان مفهوم رئالیسم در فلسفه را با در نظر گرفتن وجود وابسته به ذهن بسیاری از اشیا در اقتصاد (نظیر سلیقه و انتظارات) تعدیل و اصلاح کرد.

کارهای ماکي متنوع هستند و خطوط مختلفی را دربرمی‌گیرند که در این مقاله، مجال پرداختن به تمام آنها نیست. در ذیل، به صورت مختصر و برای آشنایی با کارهای وی، چند نمونه از مشارکت‌های وی در فلسفه‌های علم و اقتصاد ذکر می‌شوند.

از نمونه‌های مشارکت اقتصاد در فلسفه‌ی علم می‌توان به قیود هستی‌شناسانه‌ای اشاره کرد که هستی‌شناسی خاص علم اقتصاد روی الگوها و نظریه‌های اقتصادی وضع می‌کند. بر خلاف هویت‌های نظری علوم فیزیکی (نظیر کوارک‌ها یا فوتون‌ها) که نه حواس درک می‌کنند و نه بخشی از تجربیات عادی روزانه‌ی انسان هستند، جهان اقتصاد از هویت‌های آشنایی همچون بنگاه‌ها، انتظارات، دستمزد، تورم و مانند آن تشکیل شده است. جهان اقتصاد از متعارف‌ها<sup>۳</sup> یا هویت‌های متعارف پر شده؛ نه از هویت‌های مشاهده‌ناپذیر معمول در فیزیک. آنچه در نظریه‌پردازی و الگوسازی اقتصاد انجام می‌گیرد، تعدیل نظری این هویت‌ها (نظیر ایده‌آل‌سازی، انتزاع، ساده‌سازی و تجمیع) است.

1. local and concrete philosophy of science

۲. به همین دلیل، بعضی کارهای ماکي برچسب «رئالیسم محلی» گرفته است.

3. commonsensibles

ماکی بین واقعی بودن و واقع‌گرایی (رئالیسم) تمایز قایل می‌شود. واقعی بودن راجع به ویژگی‌های نظریه‌ی اقتصادی از لحاظ بازنمایی و فرض‌هایی است که نظریه‌ها بر پایه‌ی آنها ساخته می‌شوند. اقتصاددان‌ها معمولاً، وقتی از رئالیسم سخن می‌گویند، منظورشان واقعی بودن است. جدا کردن این دو لازم است؛ به ویژه، از این نظر که پذیرفتن فلسفه‌ی رئالیستی فرد را تنها، ملزم به استفاده از نظریه‌ها و فرض‌های واقعی نمی‌کند. نمونه‌ی این تفاوت در فیزیک نیز وجود دارد. یک فیزیکدان رئالیست، هنگام تحقیق، به سادگی، به فرض سطح بدون اصطکاک — که وجود خارجی ندارد — می‌پردازد. این یک فرض غیر واقعی است؛ اما باعث نمی‌شود محقق غیر رئالیست شود؛ زیرا رئالیست بودن وی به معنای پذیرفتن وجود خارجی اشیای غیر مشاهده‌پذیر است. ماکی ابعاد مهمی را از موضع روش‌شناختی فریدمن، سازگار با رئالیسم می‌داند (از جمله آنکه نظریه‌پردازی وی ابعاد هستی‌شناسانه، مصداقی<sup>۱</sup> و بازنمون<sup>۲</sup> دارد؛ اما خود فریدمن یک روش‌شناس غیر رئالیست است)؛ اگرچه تصدیق می‌کند رئالیست دانستن فریدمن، تا حدی شگفت‌انگیز است (با توجه به آنکه فریدمن یک مثال کلاسیک ابزارگرایی در اقتصاد به شمار می‌آید). انتقادات ماکی از فریدمن بیشتر مربوط به ناسازگاری‌ها و آشفتگی‌هایی مفهومی است که با تحلیل فلسفی دقیق از ایده‌های وی آشکار می‌شود؛ نه اینکه وی از بعضی جنبه‌ها غیر رئالیست است.

ماکی خطابه را (که مربوط به هنر ارتباط با مخاطب و اقناع وی است). واقعی و مهم می‌داند؛ چراکه هنگام خطابه، یک فرد مفاهیم و باورهای خود را به مخاطبان منتقل و سعی می‌کند آنها را قانع کند. اما ماکی اعتقاد عمیق دارد که خطابه‌ی اقتصادی نیازمند داشتن یک مبنای رئالیستی است. وی به اهمیت اقناع در حوزه‌های کشف و توجیه باور دارد؛ اما گسترش آن را تا حوزه‌ی حقیقت خطا می‌داند؛ بنا بر این، رویکرد وی در باب خطابه با رویکرد دردریو مک‌کلاسی<sup>۳</sup> (۱۳۷۹) که وجود حقیقت اقتصادی را باور نداشته، تنها وظیفه‌ی اقتصاددانان را اقناع مخاطب و پیروی از قواعد مباحثه می‌داند، متفاوت است.

از نظر ماکی، اقتصاددانان در بخشی از فعالیت‌های خود تبیین می‌کنند. این فعالیت‌ها به طور کلی، شامل الگوسازی نظری هستند که به نوبه‌ی خود نوعاً، به شکل

1. referential  
2. representational  
3. Deirdre McCloskey

جداسازی<sup>۱</sup> ساز و کارهای علی هستند. در واقع، «ساز و کار» از واژه‌های مورد علاقه‌ی اقتصاددانان است که گاهی استفاده می‌کنند؛ مانند ساز و کار بازار، ساز و کار انتقال و ساز و کار انگیزشی. ساز و کارها درون سیستم ستاده - نهاده جای دارند و همانند زنجیره‌ای علی و واسطه‌ای بین پدیده‌های نهاده و ستاده عمل می‌کنند. به نظر می‌رسد یک الگوی ساده، اسکلت اصلی و بدون جزئیات چنین ساز و کار اقتصادی واسطه‌ای را نمایش می‌دهد.

در یک جمع‌بندی، مقاله‌ها و کارهای انتشاریافته‌ی ماکی را با وجود همپوشانی‌های بسیار بین آنها می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

الف. تحلیل یک مکتب فکری اقتصادی خاص (یا یک اقتصاددان مظهر آن) برای دیدن چگونگی بازسازی دوباره‌ی آن بر اساس خطوط رئالیستی. این کار با بررسی نظریه‌ها، روش‌ها، و دیدگاه‌های فرانظری بالفعل اقتصاددانان باتجربه و بررسی اینکه آیا تفسیرها و بازسازی‌های دوباره، به گونه‌ای که سازگار با نسخه‌های رئالیسم باشد، ممکن است یا خیر؟ انجام می‌شود. ماکی نشان می‌دهد بیشتر فضای علم اقتصاد می‌تواند در خط رئالیستی تفسیر شود یا دست کم، با مؤلفه‌های خاصی از رئالیسم سازگار است؛ البته استدلال ماکی آن است که پیش از مذاقه‌ی محتوای نظریه‌های اقتصادی خاص برای دیدن انسجام آنها در مقابل نسخه‌های قوی‌تر رئالیسم، در ابتدا ضروری است که رئالیسم مناسب و محلی مورد نیاز بنا شود.

ب. مقاله‌هایی که مباحث اقتصادی را در معرض تحلیل‌های فلسفی موشکافانه قرار می‌دهند؛ با دو هدف تدوین می‌شوند: ۱. روشن کردن روش‌ها و واژگانی که معمولاً اقتصاددانان استفاده می‌کنند. ۲. تمرکز بر ویژگی‌های علم اقتصاد در جایگاه یک رشته‌ی علمی، از چشم‌اندازی فلسفی.

ج. ارزیابی استدلال‌های علیه رئالیسم در اقتصاد - که از نظر ماکی، در مقابل موشکافی بسیار تاب نیاورده، ابطال می‌شوند و معمولاً، غیر دلیل‌هایی برای غیر رئالیسم<sup>۲</sup> به شمار می‌آیند؛ از جمله این استدلال‌ها می‌توان به این مورد اشاره کرد: چون فلسفه‌ی علم از هویت‌های مشاهده‌ناپذیر بحث می‌کند و چنین هویت‌هایی در اقتصاد وجود ندارند، رئالیسم برای اقتصاد و روش‌شناسی آن نامربوط است و چیزی برای اضافه کردن به روش‌شناسی اقتصاد ندارد.

---

1. isolating

2. non-reasons for non-realism



### نتیجه‌گیری

حال زمان پاسخ به سه پرسش طرح‌شده در ابتدای مقاله است:

الف. آیا در اقتصاد، هویت‌های مشاهده‌ناپذیری وجود دارند؟

در پاسخ باید گفت هنگام ملاحظه‌ی نظریه‌پردازی در فیزیک و دیگر علوم طبیعی متوجه می‌شویم هویت‌های مشاهده‌ناپذیر از آن رو جعل شده‌اند که بتوانند برای پدیده‌های فیزیکی تبیین‌ناشده تبیینی فراهم کنند؛ در صورتی که در علوم اقتصادی، هویت‌هایی وجود ندارند که نظریه‌ها آنها را جعل کرده باشند و اثبات وجود آنها بدون کمک گرفتن از نظریه‌ها ممکن نباشد. هویت‌هایی که در علم اقتصاد جعل می‌شوند، همچون سلیقه، انتظارات، ریسک‌گریزی و بی‌اطمینانی که جزء ویژگی‌های عامل اقتصادی یا محیط اقتصادی شمرده می‌شوند، همگی با درک متعارف فهمیدنی هستند؛ از این رو پاسخ منفی است؛ این دیدگاه ماکی است. از نظر لاسن، در اقتصاد و تمام علوم، هویت‌های مشاهده‌ناپذیر در لایه‌ی سوم وجود دارند؛ اما این دلیل موضوعیت رئالیسم علمی نیست؛ چراکه ماهیت هویت‌های مشاهده‌ناپذیر، در لایه‌ی سوم، متفاوت از ماهیت هویت‌هایی است که نظریه‌ها جعل کرده‌اند؛ بنا بر این، رئالیسم انتقادی موضعی خنثی در مناقشه‌ی رئالیسم / ضد رئالیسم علمی دارد؛ اما از لزوم در نظر گرفتن یک مبنای رئالیستی برای نظریه‌پردازی در اقتصاد طرف‌داری می‌کند.

ب. با توجه به پاسخ قبل، آیا رئالیسم علمی برای اقتصاد کاربرد دارد؟

در این موقعیت می‌توان دو حالت برای نسبت بین علم اقتصاد و رئالیسم علمی تصور کرد. یکی آنکه در این صورت، رئالیسم مناسبی با علم اقتصاد ندارد؛ این گزینه‌ی مورد نظر هاسمن (۱۹۹۸) است. گزینه‌ی دیگر آن است که ماهیت علم اقتصاد به گونه‌ای است که می‌تواند رئالیسم مناسب برای خود را توسعه دهد. ماکی (۲۰۰۰ و ۲۰۰۸) مدافع سرسخت این حالت است.

اکنون از علم اقتصاد، در فلسفه‌ی علم، به دو شیوه استفاده می‌شود. حالت اول استفاده از مفاهیم تحلیلی علم اقتصاد مانند رقابت یا خودخواهی است؛ برای مثال چگونه فعالیت‌های علمی خودخواهانه عاملان علمی (مانند دانشمندان و محققان)، در یک محیط رقابتی منجر می‌شود پیشرفت علمی صورت گیرد؟ (کالدول، ۱۹۹۱) در حالت دوم، از ماهیت علم اقتصاد و هویت‌هایی که جعل کرده، برای توسعه‌ی نظریه‌ها

و مفاهیم فلسفه‌ی علم استفاده می‌شود. به نظر می‌رسد حالت دوم مهم‌تر از اولی است و بر روش‌شناسی علم اقتصاد تأثیر خواهد گذاشت.

ج. علم اقتصاد از چه نوع ابزارگرایی استفاده می‌کند؟

گفته شد ابزارگرایی در فلسفه، انواع حذفی و غیر حذفی دارد. در این دو نوع، گزاره‌های علمی، به هیچ وجه، کاذب شمرده نمی‌شوند؛ در حالی که در ابزارگرایی فریدمن نظریه‌ها کاذب هستند و بنا بر این به نظر می‌رسد این نوع ابزارگرایی ویژه‌ی علم اقتصاد است. در نوع دیگر ابزارگرایی که در آن، نظریه‌ها تنها برای آرایه‌ی جنبه‌هایی خاص از اقتصاد استفاده می‌شوند و امروزه، به طور گسترده، در اقتصاد خرد نئوکلاسیک و اقتصاد کلان دارای مبانی خرد رواج دارد، نظریه‌ها فاقد محتوای صدق و کذب هستند؛ چراکه به جهان خارج اشاره نمی‌کنند؛ بنا بر این می‌توان آن را از نوع ابزارگرایی حذفی دانست که امروزه، دیگر در فلسفه‌ی علم طرف‌داران چندانی ندارد. در هر دو حالت، ابزارگرایی اقتصاد ویژه‌ی خود آن است.

### نکات پایانی

— با وجود تلاش‌های علمی ماکي و لاسن باید گفت هنوز، برنامه‌های رئالیستی، در روش‌شناسی اقتصاد، به وضعیت رضایت‌بخشی نرسیده‌اند. دلایل این امر را می‌توان چنین شمرد: ۱. رویکرد ماکي و لاسن بسیار فلسفی است و دنبال کردن پژوهش‌های آنان برای اقتصاددانانی که کمتر با فلسفه و فلسفه‌ی علم آشنایی دارند، مشکل است. ۲. این دو برنامه نتوانسته‌اند رضایت بسیاری از روش‌شناسان اقتصادی را جلب کنند؛ برای مثال یکی از انتقادهایی که به رئالیسم انتقادی می‌شود، آن است که هیچ چیز تازه‌ای به نحوه‌ی استدلال اقتصاددانان نمی‌افزاید (پیتر، ۲۰۰۱). ۳. رویکرد لاسن به اقتصاد جریان غالب بسیار انتقادی است و به این دلیل، با اقبال اندک اقتصاددانانی مواجه شده است که در این برنامه‌ی پژوهشی فعالیت می‌کنند؛ از طرف دیگر، بیشتر به نظر می‌رسد ماکي تحسین‌کننده‌ی اقتصاد جریان غالب است؛ بنا بر این، آن هم از طرف روش‌شناسان اقتصاد که بیشتر به دنبال نقادی هستند، دنبال نمی‌شود.

— به نظر می‌رسد اکنون، روش‌شناسی علم اقتصاد در یک دوران گذار است. از یک طرف، روش‌شناسی‌های سنتی فلسفه‌ی علم همانند اثبات‌گرایی، ابطال‌گرایی،

روش‌شناسی برنامه‌های پژوهشی لاکاتوش و مانند آن به چالش کشیده شده‌اند و از طرف دیگر، هنوز گزینه‌هایی که بتوانند نظر بسیاری از روش‌شناسان اقتصادی را جلب کنند، به اندازه‌ی کافی توسعه نیافته‌اند.

— با توجه به اینکه به نظر می‌رسد ابزارگرایی و رئالیسم موجود در روش‌شناسی اقتصاد، تا حدودی، ویژه‌ی خود اقتصاد هستند، اهمیت روش‌شناسی علم اقتصاد دو چندان می‌شود. شواهد موجود نیز این یافته را تأیید می‌کنند؛ زیرا اکنون، اتفاق نظری بین روش‌شناسان اقتصادی در حال شکل‌گیری است که روش‌شناسی اقتصاد باید، به صورت مستقل، از روش‌شناسی سایر علوم توسعه یابد. چند تن از این روش‌شناسان عبارت‌اند از: اوسکالی ماکی، تونی لاسن و مک‌کلاسی. ماکی به دنبال توسعه‌ی یک برنامه‌ی رئالیستی متناسب با ماهیت علم اقتصاد است. کارهای لاسن گرچه بر رئالیسم استعلایی استوار است، خود وی جزء توسعه‌دهندگان این رئالیسم است. مک‌کلاسی نیز مبدع برنامه‌ی پژوهشی خطابه<sup>۱</sup> در روش‌شناسی اقتصاد است.

---

1. rhetoric

## منابع

- پایا، علی. «دفاع ابزارانگاران از رئالیسم علمی»، فصلنامه فلسفه، شماره ۱، تهران، ۱۳۷۹.
- پیینو، دیوید. نگرش‌های نوین در فلسفه، ترجمه‌ی حسن میاننداری، قم، کتاب طه، ۱۳۸۳، ج ۲.
- پیتز، فابین. «خطابه و واقع‌گرایی در روش‌شناسی اقتصادی: ارزیابی نقادانه دستاوردهای اخیر»، ترجمه‌ی بایزید مردوخی، مجله برنامه و بودجه، سال ۱۳۸۱، شماره ۱.
- چالمرز، آلن اف. درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه‌ی سعید زیبا کلام، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
- دادگر، یدالله. «درآمدی بر روند تکاملی روش‌شناسی علم اقتصاد»، مجله برنامه و بودجه، شماره ۲۷، تیرماه، ۱۳۷۷.
- \_\_\_\_\_ . «نقدگونه‌ای بر تحلیل و تجلیل‌های متدولوژی اقتصاد اثباتی فریدمن»، فصلنامه ذهن، سال ۱، ۱۳۷۹، شماره ۳.
- \_\_\_\_\_ . درآمدی بر روش‌شناسی علم اقتصاد، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴.
- فریدمن، میلتون. «روش‌شناسی اقتصاد اثباتی»، ترجمه‌ی یدالله دادگر و پروانه کمالی، مجله برنامه و بودجه، ۱۳۸۱، شماره ۷۳.
- قائم‌نیا، علی رضا. «دو نوع رئالیسم: خام و انتقادی»، فصلنامه ذهن، ۱۳۸۲، شماره ۱۴.
- کلیر، اندرو. «واقع‌گرایی انتقادی»، ترجمه‌ی یار علی کرد فیروز جایی، فصلنامه ذهن، شماره ۱۴، ۱۳۸۲.
- گلاس، ج. س. و. و. جانسون. علم اقتصاد: پیشرفت، رکود یا انحطاط، درآمدی بر روش‌شناسی علم اقتصاد، ترجمه‌ی محسن رنانی، اصفهان انتشارات فلاح‌ت ایران، ۱۳۷۳.
- لازی، جان. درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ترجمه‌ی علی پایا، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
- مک کلاسیکی، دئیردر. «خطابه علم اقتصاد»، ترجمه‌ی یدالله دادگر و حمید اشرف‌زاده، نامه مفید، سال ۶، ۱۳۷۹، شماره ۳.

- Audi, Robert. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, Cambridge, Cambridge University Press, 1999.
- Bhaskar, Roy. *A Realist Theory of Science*, Hassocks, Harvester Press, 1975.
- Boland, L. A. Methodology, in *The New Palgrave: A Dictionary of Economic Theory and Doctrine*, 1987.
- Caldwell, Bruce J. "Clarifying Popper", *Journal of Economic Literature*, 1991, Vol. 29, no. 1, pp. 1-33.
- Dow, Sheila C. *Economic Methodology: An Inquiry*, Oxford, Oxford University Press, 2002.
- Hausman, Daniel. "Problems with Realism in Economics", *Economics and Philosophy*, 1998, vol. 14, no. 2
- Hodge, Duncan. "Economics, realism and reality: a comparison of Mäki and Lawson", *Cambridge Journal of Economics*, 2007.
- Lagueux, Maurice. "Friedman's Instrumentalism and Constructive Empiricism in Economics", *Economic Theory and Decision*, 1994.
- Lawson, Tony. "Two Responses to the Failings of Modern Economics: the Instrumentalist and the Realist", *Review of Population and Social Policy*, 2001, no.10
- \_\_\_\_\_. *A Realist Theory for Economics*, Roger Backhouse (ed.), *New Directions in Economic Methodology*, London, Routledge, 1997a.
- \_\_\_\_\_. *Economics and Reality*, London, Routledge, 1997b.
- \_\_\_\_\_. *Reorienting Economics*, London, Routledge, 2003.
- Lewis, P. A. "Recent Developments in Economic Methodology: The Rhetorical and Ontological Turns", *Foundations of Science*, 2003, no. 8.
- Mäki, Uskali. "Realism", *The Handbook of Economic Methodology*, J. B. Davis & D. Hands & U. Mäki (eds), Cheltenham, Edward Elgar, 1998.
- \_\_\_\_\_. "Realistic Realism about Unrealistic Models," *the Oxford Handbook of*

*the Philosophy of Economics* edited by Harold Kincaid. and Don Ross,  
Unpublished, 2008.

\_\_\_\_\_. "Reclaiming Relevant Realism", *Journal of Economic Methodology*,  
2000, no. 7.

Psillos, Stathis. *Philosophy of Science A–Z*, Edinburgh University Press, Edinburgh,  
2007.

Siegmann, K. Astrid & Myriam Blin. *The Best of Two Worlds: Between Method  
Triangulation in Feminist Economic Research*, University of London, Working  
Papers, 2006, No.146.

Trigg, Roger. "Realism", *Encyclopedia of Science and Religion*. J. Wentzel Vrede  
van Huyssteen (ed.), Macmillan Reference USA, 2003.